

شاهنامه و گردآفرید

مدتی است «شاهنامه» فردوسی می خوانم و از خواندن آن وقتم خوش می شود. در میان شعرای بزرگ کلاسیک فارسی زبان، خوشبختانه، با اشعار و آثار خیام، مولوی، سعدی و حافظ، انس بسیار دارم و آنها را مکرراً در مطالعه گرفته ام. در این میان، از آثار حکیم فردوسی کمتر بهره مند شده ام؛ برآدم تا جبران کنم و از میراث ماندگار او، حظ ادبی و حکمی وافر ببرم.

یکی از وجوه قابل تامل داستانهای «شاهنامه»، حضور زنان دلاور و جنگجو و نترس است، زنانی که در جای خود پا به پای مردان می جنگند و در صحنه کارزار سربرمی آورند؛ زنانی که به تعبیر امروزی در «عرصه عمومی» حاضر می شوند. فی المثل، در داستان «رستم و سهراب»، گردآفرید، دختر گزدهم است و در مرز ایران و توران، پس از اسیر شدن هجیر، فرمانده دژ به دست سهراب، برای محافظت از سپید دژ به نبرد سهراب می رود:

چو آگاه شد دختر گزدهم / که سالار آن انجمن گشت کم
زنی بود بر سان گردی سوار / همیشه به جنگ اندرون، نامدار
کجا نام او بود گردآفرید / زمانه ز مادر چنین ناورید

....

چو آمد خروشان به تنگ اندرش / بجنید و برداشت خود از سرش
رها شد ز بند زره موی او / ذرافشان چو خورشید شد روی او
بدانست سهراب، کو دخترست / سر و موی او از در افسرست
شگفت آمدش؛ گفت از ایران سپاه / چنین دختر آید به آوردگاه؟!

نهایتاً، در آویختن گردآفرید با سهراب، مانع از تصرف قلعه که در مرز ایران زمین واقع شده، به دست سهراب و سپاهیانش می شود. فردوسی در نیمه دوم قرن چهارم، «شاهنامه» را سرود و چنانکه نوشته اند، سرایش آنرا سال ۴۰۰ هجری قمری به پایان برد. از سوی دیگر، سعدی، سرایش و نگارش «بوستان» و «گلستان» را در سالهای ۶۵۵ و ۶۵۶ به پایان برد؛ همچنین مولوی، سرایش «مثنوی» را حوالی سالهای ۶۵۷-۶۵۸ آغاز کرد و در سال ۶۷۲ آنرا به پایان برد. به رغم اینکه، «بوستان» و «گلستان» و «مثنوی»، ۲۸۰-۲۷۰ سال پس از سرایش «شاهنامه»، نگاشته و سروده شده اند، چنین تصویر و روایتی از زنان در آنها یافت نمی شود. سعدی در حکایتی از حکایات باب «در اخلاق درویشان»، در «گلستان»، درباره همسری که در شهر حلب اختیار کرده بود، می نویسد:

«مدتی برآمد، بدخوی، ستیزه روی، نافرمان بود؛ زبان درازی کردن گرفت و عیش مرا منغص داشتن:

زنِ بد در سرای مردِ نکو / هم درین عالمست دوزخ او
زینهار از قرین بد، زینهار! / و قنارَبنا عذاب النار»

همچنین در حکایتی دیگر در باب «در اخلاق درویشان»، هشدار می‌دهد کسی که ادعای مردانگی و زورمندی می‌کند و در عین حال اسیر نفسِ فرومایه است، لاف می‌زند و مرد نیست و مردانگی ندارد و با زن برابر است:

«لاف سرپنجگی و دعویِ مردی بگذار / عاجزِ نفسِ فرومایه چه مردی چه زنی

گرت از دست برآید، دهنی شیرین کن / مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی»

هر چند دیدن این مطالب و مضامین در آثار سعدی، امروزه ناموجه و ناپذیرفتنی می‌نماید، اما هنگام خواندن این متون کلاسیک، نباید دچار خطای زمان پیریشی (anachronism) شد و چنین انگاشت که باید مطابق با تلقی و تصویر کنونی ما از «حقوق بشر» و «کرامت انسانی» و «خودآیینی» در آنها سخن رفته باشد و حقوق بنیادین زنان پاس داشته شود. در عین حال جالب و تأمل برانگیز است که در دوران پیشا مدرن، «شاهنامه» که ۲-۳ قرن پیش از «گلستان» و «مثنوی» سروده شده، چنین تصویری از زنان را روایت کرده و به تصویر کشیده است...